



سرگذشت کیخسرو

(۴)

دنباله مقاله شماره دوم سال ششم

کوه البرز :

نایدیدشدن کیخسرو درپای کوه ، از نکات قابل توجه در سرگذشت اوست . زیرا این کوه کوه مقدس البرز است و از لحاظ مذهبی اهمیت فراوان دارد . اینک مطالبی را که در «یشتها» درباره این کوه آمده است نقل میکنیم :

هرئیتی^۱ سر بر کرد که غالباًها^۲ سر بر کرد و بساها برزئیتی^۳

سر بر کرد که آمده اساماً یک کوه مینوی و مذهبی بود . بعدها ، این اسم را به کوه معروف ایران اطلاق کرده البرزیا هربرز گفتند . بقول دین کورت سری از پل چینوت (پل صراط) به البرز پیوست . در فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۳۵ نیز به آن اشاره شده است .

برزئیتی که بمعنی بلندی و پشته و کوه است ، در اوستا ، مشتقات زیاد دارد و از همین ماده است کلمه برز که در فارسی بمعنی بلندی و بزرگی و شکوه است . چنانکه عنصری گفته است :

فرو کوفتند آن بتانرا بگرز ،
نه شان رنگ ماند و نه فرونده برز .

☆ خانم دکتر مهدخت برومند از پژوهندگان معاصر .

و نیز جداگانه بمعنی البرزکوه آمده است چنانکه فردوسی گفته است :
 چو خورشید برزد سراز برزکوه ، میانها به بستند ، یکسر گروه .
 دراوستا ، مکرر از این کوه یاد شده و از آن جمله است در آبان یشت فقره ۲۱ و مهر
 یشت فقرات ۱۳ و ۵۰ و ۵۱ و ۹۵ و ۱۱۸ و ورش یشت فقره ۲۵ و رام یشت فقره ۷ و یسنا
 فقره ۱۰ و یسنا ۴۲ فقره ۳ و یسنا ۵۷ فقره ۱۹ و فرگرد ۲۱ و ندیداد فقره ۵ و غیره .
 از فقرات فوق بخوبی برمیآید که از هرئیتی يك کوه معنوی اراده شده است .

ارتباط چینوت پل بالبرز کوه :

در گاتاها ، چندبار از پل چینوت^۴ یاد شده است . این پل راهگذری است که ارواح
 از آن بایستی بگذرند و به بهشت یادوزخ وارد شوند . مفهوم این معنا از آئین مزدیسنا به
 میان یهودیان راه یافت و توسط یهودیان بنام پل صراط وارد اسلام شد . در پهلوی ، چینوت
 پل یا چینورپل و در فارسی ، چنودپل یا چینودپل شده است . در منابع پهلوی از این پل
 بسیار یاد شده است . از طریق دینکرت ، میدانیم که دراوستای عهد ساسانی در این باب
 مطالبی مفصل آمده بوده است . بموجب این اشارات ، چینود پل از کوه دائسی تیک در
 ایران و پل تالبرز کوه کشیده شده است .

از برای نیکوکاران راهگذری فراخ و آسان گذر بوده و از برای بدکاران به باریکی
 مووتیزی تیغ بران است . در زیر این پل دوزخ واقع شده که ارواح بدکاران در آن نگونسار
 می شوند و ارواح نیکوکاران به آسودگی گذشته و به بهشت وارد میشوند . (دینکرت ،
 کتاب نهم ، ۲۰/۳)

در پهلوی به جای صورت اوستائی چینوت پرتو^۵ چینوت پوهل^۶ آمده است .

فرکیانی :

میدانیم که کیخسرو دارای فرکیانی است . اکنون به بررسی این خصوصیت
 می پردازیم .

دراوستا غالباً به کلمه (خورن)^۷ برمیخوریم . معادل این کلمه در زبان پهلوی (خره)^۸
 و در زبان فارسی فروفره است . بنا به عقیده دارمستتر (خره) از شکل اوستایی (خورن) پدید
 آمده و (فر) از شکل پارسی (فرن)^۹ . معادل کلمه (خور ننگهنت)^{۱۰} که دراوستا بسیار
 آمده و بمعنی صاحب فراست ، در فارسی فرخ است . کلمه (خورن) دراوستا معمولاً با جزء
 کوی و ائیرین^{۱۱} ترکیب شده و از این ترکیب عبارات (کوئینم خورن)^{۱۲} و (ائیرینم خورن)^{۱۳}
 پدید آمده است . اولی را باید فرشاهی و ثانوی را فرایرانی معنی کرد .
 خورنو همچنانکه از معنی کلمه فردر فارسی برمیآید بمعنی شکوه و جلال و در اصطلاح

اوستا حقیقتی الهی و کیفیتی معنوی است که چون برای کسی حاصل شود او را بشکوه و جلال پادشاهی و بمرحله تقدس و عظمت معنوی میرساند و بعبارت دیگر صاحب قدرت و تقوی و نبوغ و خرمی و سعادت میکند . بوسیله این فراست که پادشاه به پادشاهی میرسد و تاهنگامی که پادشاه است ، خره با او یاراست و چون از او بگسست پادشاهی نیز از کفش بیرون خواهد شد .

بنابر آنچه از اوستا برمیآید میان خره و آذربستگی فراوان موجود است همچنانکه سه آتش مقدس یکی برای موبدان و هیربدان بنام «آذر فرنبخ» و یکی برای جنگجویان بنام «آذر گشسب» و یکی برای کشاورزان بنام «آذر برزین مهر» موجود است .

خره (فر) چون پیادشاهی تعلق گرفت بنام «کوئینم خورن» نامیده میشود و در شاهنامه از فرو فر کیانی بارها یاد شده است . گذشته از فر کیانی ، در اوستا از فرد دیگری بنام «ائیرنیم خورن» یعنی فر ایران یاد شده است . این فر ظاهر آ شبیه و نظیر فر کیان و یاعین آنست ، زیرا فر کیان ، هم چنانکه می دانیم ، مانند فر ایران مایه عظمت و جلال ایران است . معمولا فرد راوستا بشکل مرغی بنام «وارغن» مجسم شده است و چنانکه از برخی قرائن در اوستا برمیآید «وارغن» شاهین یا یکی از مرغان شکاری نظیر آنست و گذشته از این ، فر بصورت دیگری مثلا گوسفند هم در آمده و بر صاحب فر جلوه کرده است .

کلمه «کوی» :

کلمه کوی که در موارد مختلف از گاتاهای ویشتهای آن باز میخوریم همان کلمه ایست که در زبان پهلوی به کی یا کی بایا مجهول ۱۴ و در زبان فارسی به کی بفتح اول و سکون نانی مبدل شده و در تاریخ داستانی ایران قدیم عنوان دسته ای معین از سلاطین شده است که سلطنت آنان از آغاز پادشاهی قباد شروع گردید . در بادی امر ، خاصه وقتی که در یشتهای باین عنوان باز میخوریم ممکن است تصور کنیم که کلمه (کوی) عنوان دسته ای معین از پادشاهان یا پهلوانان اوستاست . (همچنانکه در شاهنامه و یا تواریخ اسلامی مشاهده میشود) اما حقیقت امر بنوعی دیگر است و کوی ، چنانکه از موارد مختلف استعمال آن در گاتاهای ویشتهای برمی آید ، بمعنی شاه و امیر است که علی السواء بر کیقباد و سلاطینی که از خاندان او بودند و یا بر امراء و پادشاهان دیگری که در همان ایام بر قسمتهائی از ایران شرقی حکومت میکرده اند اطلاق می شده است . در گاتاهای کلمه (کوی) اغلب برای تعیین دسته ای از امراء یا رؤسای قبایل که دشمن زردشت شمرده میشدند بکار رفته است . اینان پرستندگان دیو بوده اند و روحانیان ایشان بعنوان (کرپین) خوانده میشدند و زرتشت در بسیاری از موارد از کویان و کرپنان و آزارهای آنان نالیده است . از این کویان و کرپنان،

اگرچه پس از دوره سرودن گاتاها دیگر کسی وجود نداشت ، خاطراتی در سایر قطعات اوستا بر جای مانده است . درعین آنکه امرای مخاصم زرتشت بعنوان کوی خوانده شده اند ، در همان حال هم ویشتناسب حامی زرتشت و نگهبان کیش او بهمین عنوان در گاتاها یاد شده است . این دو مورد استعمال دو مطلب را آشکار می سازد : نخست اینکه کویانی که با کرپنان یکجا ذکر شده اند دسته ای معین از قبایل یا افراد و یا احزاب نیستند و دوم آنکه عنوان کوی که برای ویشتناسب ویا امرای مقدس مقدم بر او مانند کیقباد و **گوس** وکی ارشن و بیرشن و خسرو آمده است ، نام خاندان خاصی از ایرانیان خاوری نیست بلکه عنوانی است که به هر که امارت و سلطنتی داشت داده میشد و درست بمعنی امیر و شاه بود . محیط استعمال این کلمه محققاً ایران خاوری بوده است زیرا هیچیک از سلاطین ایران باختری یعنی سلاطین مادی و هخامنشی ، هرگز در کتیبه ها بعنوان و لقب کوی خوانده نشده اند بلکه در کتیبه های هخامنشی ، عنوان پادشاه «خشایشی» یا «خشایشی خشایشیانم» است که بعدها به شاه و شاه شاهان (شاهان شاه ، شاهنشاه) مبدل شد . از تعداد کویان در عصر زرتشت ، چنانکه در گاتاها ملحوظ است ، چنین بر می آید که قلمرو تسلط و حکومت هر یک از کویان چندان وسعتی نداشت و تنها برخی از کویان مقتدر و مقدم بر زرتشت و همچنین **کی گشتاسب** معاصر زرتشت ، توانسته بودند نواحی مختلف ایران خاوری را بدست آورند .

کلمه (کوی) که بنا بر آنچه گفته شد در گاتاها بمعنی مطلق شاه و امیر است در ادوار جدیدتر تاریخ ایران و حتی در قسمت های اخیر اوستا ، نام خانوادگی و لقب عده ای معین از امیران شده که نخستین آنان قباد و آخرین ایشان دراوستا کی گشتاسب و در ماخذ پهلوی و عربی و فارسی **داراب دارایان** است .

در چیت ردا ت (چهرداد) نساك کلمه کوی بمعنی اخیر استعمال شده و در ماخذ پهلوی ، این اطلاق شامل و عام گشت و سر سلسله خاندان کی در دینکرت **کی کوات** شمرده شد . (کتاب هشتم فصل ۱۳ ، فقره ۲۱) .

در شاهنامه ، کلمه کی بمعنی معمول خود در دوره ساسانی و اسلامی استعمال شده است منتهی چنین بنظر می آید که معنی اصلی کلمه کی (امیر - شاه) نیز در ذهن فردوسی بوده و آثاری از این معنی در بعضی ابیات شاهنامه مشهود است . مثلاً :

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| توبشناس کز مرز ایران زمین ، | یکی مرد بد ، نام او ، آبتین . |
| زتخم کیان بود و بیدار بود ، | خردمند و گرد و بی آزار بود . |
| تهمتن ، همیدون ، یکی جام می ، | بخورد ، آفرین کرد بر جان کی . |

لغت خسرو :

خسرو که معرب آن کسری و در یونانی خسروئس^{۱۵} شده در اوستا هئوسروه^{۱۶}

عربی در لغت آمده لفظاً یعنی نیک‌نام یا کسی که بخوبی مشهور است و دارای آوازه و شهرت نیک است. هوسرون گه هوسرون است. اسم مجرد است یعنی شهرت خوب و آوازه نیک و در سانسکریت هوسروس ۱۷ می باشد. این کلمه بمعنی مذکور در تشریفات فقره ۴ و در هریشث فقره ۳۳ استعمال شده است.

هوسرون گهن عربی در لغت آمده است یعنی دارنده شهرت خوب یا نامور. در بهرام پشث فقره ۳۹ استعمال گردیده است. هوسروه عربی در لغت آمده است.

گذشته از اینکه اسم کسی است، دریاچه ای (وئیری) در دژ می باشد. در زامیادیشث فقره ۶۵ آمده. همچنین در آتش بهرام نیایش فقره ۵ و در دوسی روزه کوچک و بزرگ فقره ۹ اول به کیخسرو و بعد بدریاچه خسرو درود فرستاده شده است. در فصل ۲۲ بندهش فقره ۸ آمده: دریاچه هوسرو (خسرو) در پنجاه فرسنگی دریاچه چچست (ارومیه) واقع است. در دو فقره مذکور فقط به کیخسرو درود فرستاده شده و با عنوان کی آمده است.

فهرست مآخذ

- ۱ - شاهنامه جلد ۲ و ۳ تصحیح محمد رمضانی، تهران سال ۱۳۱۱
- ۲ - حماسه سرائی در ایران، تألیف آقای دکتر ذبیح‌الهی صفا از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران سال ۱۳۳۳.
- ۳ - کیانیان تألیف کریستن سن، ترجمه آقای دکتر ذبیح‌الهی صفا، از انتشارات «بنگاه ترجمه و نشر کتاب»، تهران، سال ۱۳۳۶.
- ۴ - مزدآپرستی در ایران قدیم، ترجمه آقای دکتر ذبیح‌الهی صفا، از انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۵.
- ۵ - یشتها، جلد دوم، تفسیر و تألیف مرحوم پورداد، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، بمبئی و انجمن ایران لیک بمبئی.

| | | |
|----------------------|----------------------|-------------------------|
| 1—Haraiti | 2— Hara | 3— Hara Berzaiti |
| 4— Tchinquat | 5— Tchinvat | Peretu 6— Tchinvat Puhl |
| 7— Xvareno | 8— Xorrih | 9— Farno |
| 10—Xvarenanguhant | 11— Airvana | |
| 12— Kavaenem Xvareno | 13— Airyanem Xvareno | |
| 14— Kê | 15— Xosroes | 16— Haosravah |
| 17— Sausravasa | | |